

بسم الله الرحمن الرحيم

اهمیت بحث و فکر و دغدغه در مورد اینکه چگونه باشیم و چه کار بکنیم

استادی می فرمود: نمی شود کسی مثل همه زندگی کند اما مثل همه نباشد و نشود. کسی که مثل همه عمل میکند در آخر کار یکی می شود مثل همه!

هدف چیست؟ ماهیت و چیستی هدف

هدف مثل بنزین می ماند، همانگونه که ماشین بدون بنزین حرکت نمی کند انسان هم بدون هدف شبیه مرده ای است و تحرک واقعی ندارد. ذرات غبار هم در حال حرکت هستند ولی حرکت واقعی ندارند. جهت ندارند. سو ندارند. استقامت ندارند. حزب باد هستند.

از مهم ترین نکات که در ابتدا باید بدانیم آن است که هدف، انتخاب کردنی نیست؛ هدف پیداشدنی است. یعنی چه؟ یعنی هدف، برآیند مجموعه بردارهای وجودی ماست. هدف چیزی نیست که ما بخواهیم آن را انتخاب کنیم و به سوی آن حرکت کنیم! هدف در واقع آن جهتی است که وجود ما در حال حرکت به سوی آن است. ما در وجود خودمان بردارهایی داریم که برآیند آنها میشود هدف ما. یعنی وقتی بردارها و برآیندشان جهت و سمتی را نشان میدهند، وجود ما نیز به آن سمت حرکت می کند. هر قدر هم ما بگوییم که هدفمان فلان است ولی مخالف آن جهت برآیند باشد ما حرکتی مهم و موثر به سمت هدفمان نخواهیم داشت چون برآیند وجود ما سمتی دیگر است.

مثلا اگر شخصی برآیند وجودی اش پول باشد، چنین شخصی دنبال پول است. هر قدر هم به زبان بگوید که هدفم اخلاص یا پیشرفت است، فائده ندارد. او در واقع هدفش پول است. هر کاری هم که بکند بوی پول می دهد. وقتی به او و نیت و عملش نگاه میکند می بیند که دنبال پول بوده و نه چیز دیگر. (انسان جاذب آن چیزهایی است که در درون خود می پروراند نه آنهایی که به صورت لقلقه به زبان می آورد) همینطور کسی که دنبال شهرت باشد یا کسی که دنبال خدمت باشد و ...

شبیه قطب نما که به هر طرف بچرخانی آخر سر بعد از اندکی لرزش دوباره جهت قطب را نشان میدهد.

بردارهای سازنده هدف چیست؟

سوال مهمی که مطرح میشود این است که چه اموری در وجود ما هدف ساز هستند؟

بردار اول: دانش

۱. دانشهای ما (دانش، بینش):

اطلاعات و دانش‌های ما در موارد مختلف موثر هستند. مثلا اگر من بدانم که درس خواندن با کیفیت خوب، سبب می‌شود که من در آینده ده ساله خویش، فرد موفق‌تری باشم، عادتاً سبب می‌شود که انگیزه و بنزینی برای حرکت به آن سو پیدا کنم. اگر من بدانم فلان غذا مفید نیست و سبب فلان بیماری می‌شود، عادتاً در تصمیم‌گیری من مؤثر واقع خواهد شد.

خود این دانش‌ها هم درجاتی دارند که طبیعتاً در هر درجه اثرات متفاوتی وجود دارد.

مثال: به کسی می‌گوییم فلان ماده غذایی را به آن مقدار و به آن روش نخور چرا که به این دلیل و آن دلیل رسوب ایجاد کرده و تبدیل به سنگ کلیه می‌شود. (تا این‌جا شخص درجه‌ای از دانش را دارد اما ممکن است قانع نشده و به کار خود ادامه دهد خصوصاً اگر غذا خوش مزه باشد) اما وقتی تبدیل به سنگ کلیه شد و دردی ناگهانی و به شدت زیاد ناشی از سنگ کلیه را چشید حاضر است علاوه بر آن یک مورد، چندین مورد دیگر را نیز رعایت کند تا درد او را رها کند. چرا؟ زیرا بعد از چشیدن بیماری، دانش این فرد نسبت به ضرر آن بیماری نسبت به قبل از چشیدن آن، بیشتر شده است. قبلاً شنیده بود حالا چشیده است و شنیدن کی بود مانند دیدن. و هم‌چنین در مورد دیگر دانش‌ها نیز چنین وضعیتی هست. ولی باید توجه داشت که دانش تنها مؤلفه نیست و لذا گاهی دانش‌های ما به عمل نمی‌رسد.

بردار دوم: گرایشها

۲. عواطف و احساسات (گرایش‌ها):

عواطف و گرایش‌ها ما در اعمال ما موثرند. مثلا همه یا اکثریت معتادها می‌دانند که اعتیادشان مضر است اما چون "لذت" دارد باز به سراغ اعتیاد خود می‌روند.

نکته:

اعتقادات مذهبی ما در ابتدا علم هست و بعد از مدتی می‌تواند تبدیل به گرایش شود.

و ایمان همین است؛ یعنی اعتقاد تبدیل به گرایش شده

ایمان یعنی دل بستن و دوست داشتن به آنچه که می‌دانیم و عمل به دانسته‌ها مهمتر ازیمنه تحقق ایمان در وجود ماست.

بردار سوم: سابقه

۳. اعمال سابق:

جوانها معمولا نسبت به افراد میان سال و کهن سال آزادتر هستند. در مضامین روایی هم داریم که جوانها در کار خیر بهتر و سریعتر پذیرش دارند.^۱

مثلا کسی که هدفش درس خواندن است اما چندین سال با تنبلی و بی‌نظمی زندگی کرده نمی‌تواند طی یک روز و دو روز منظم شده و از تمام وقت روز خود استفاده بهینه نماید. چون به روشی دیگر و سبکی دیگر عادت کرده است.

این مورد نشان می‌دهند که برآیند بردارهای وجود آدمی، به چه "اندازه" ای و در چه "جهتی" هست؛ که انسان به آن سمت با سرعتی مشخص در حال حرکت است.

در موارد ذکر شده مسأله‌ی دانش‌ها بسیار مهم است اما وقتی برآیند بردار عواطف و احساسات و بردار اعمال سابق در جهتی غیر از جهت دانش‌ها و اعتقادات باشند، بخش دانش‌ها بیشتر به حرف بی‌اثر یا کم‌اثر شبیه می‌شوند. هرچند صحبتها و مشورتهای گاهی می‌تواند در کمک به تغییر دانش‌ها و بینش‌ها و عمل‌کردها موثر واقع شود ولی مسأله‌ی گرایشها و حتی اعمال سابق بسیار کلیدی است. افرادی که تجربه‌ی چندانی ندارند، معمولا تصور می‌کنند که مشکل افراد «ندانستن» است و حال اینکه به نظر می‌رسد، مشکل افراد غالبا «ندانستن» نیست بلکه «نخواستن و دوست نداشتن» است. کم نیستند کسانی که بعد از اینکه به آنها دانشی اضافه می‌شود که به آن عمل کنند، به خاطر گرایشهای خود، تن به آن دانش نمی‌دهند و آن را انکار می‌کنند!

تبیین بیشتر

چرا ما آدم‌ها مواردی را می‌دانیم درست و خوب است اما به آن‌ها عمل نمی‌کنیم؟ (یا چرا هدفی را برای خود ترسیم کرده اما در عمل به سمت آن حرکت نمی‌کنیم؟)

جواب از صحبت‌های سابق ما روشن می‌شود. وجود ضعف و مشکل در یک یا دو یا هر سه بردار علت این مسأله است. یعنی در چنین جایی که ما می‌دانیم ولی عمل نمی‌کنیم دو بردار دیگر یعنی عواطف و احساسات (گرایشها) و اعمال سابق در خلاف جهت دانشها هستند.

^۱ عَلَيْكَ بِالْأَخْذَاتِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ (کافی، ج ۸، ص ۹۳)

مثلا طلبه‌ای انگیزه‌ی کافی برای درس خواندن ندارد؛ گاهی ممکن است به دلیل ضعف دانش‌هایش باشد. مثلا ممکن است بگوید درس‌هایی که او می‌خواند برای آینده‌ی او مفید نیست. به نظر من این ضعف دانشی اوست. متأسفانه برایش فائده‌های بسیاری از درسها تبیین نشده است و لذا به چنین برداشت ناقصی رسیده است.

گاهی به علت ضعف در عواطف و احساسات نسبت به ابعاد درسی است که می‌خواند. مثلا رشته‌اس را دوست ندارد و با اینکه می‌داند اگر در آن رشته خوب درس بخواند، به جای خوبی خواهد رسید ولی نمیتواند به این دانش عمل کند چون گرایشهایش در جهت دیگری است.

گاهی هم ممکن است به علت اعمال سابق خود و عادت‌هایی که در رفتار و سبک زندگی خود دارد، قدرت عمل به دانسته‌های خود را نداشته باشد. مثل تنبلی اهمال‌کاری بی‌نظمی و ... عادت او شده باشد و در نتیجه نتواند باکیفیت کار کند. مثلا می‌داند برای آینده‌ی شغلی از ۱۴۰ واحد، یاد گرفتن ۲۰ واحد لازم و ضروری است و در کنارش باید مثلا ۵ مهارت خارج از آن ۱۴۰ واحد را کسب کند (مثل بازاریابی، آشنایی با افراد مختلف و اصول روابط اجتماعی قوی، خلاقیت و ...) اما با تنبلی و بی‌نظمی فرصت سوزی کرده و بر حسرت‌های خود اضافه می‌کند. (و البته ممکن است ترکیبی از دو یا سه مورد باشد). گاهی واقعا شخص میدانند و واقعا هم میخواهد ولی حقیقتا نمیتواند. چرا؟ به خاطر عاداتی که در او ریشه دوانده است و رها کردن آنها بسیار سخت است.

یک راه حل کاربردی برای حل مشکل «ناتوانی»!

گاهی میدانیم و واقعا هم میخواهیم ولی نمیتوانیم. در این مواقع چه باید کرد؟

الف) فهرست و جدول دانش‌ها

فهرستی از دانش‌هایی را که دارد باید فراهم کند. یعنی دقیقا روشن کند که من چه چیزهایی میدانم که بر اساس آنها باید فلان کارها را بکنم. مثلا میدانم وقت تلف کردن بد. مثلا میدانم تلاش زیاد خوب است. میدانم اخلاص خوب است.

نکته: دانش‌هایی که به صورت یقین‌اند و نه شکیات، شکیات هرگاه به یقین تبدیل گشتند اضافه خواهند شد

به نمونه‌ای از این فهرست‌ها توجه کنید:

مثلا می‌داند که موارد ذیل دانش‌هایی هستند خوبند و باید انجام دهد:

وقت تلف نکردن خوب است

منظم بودن خوب است

مثبت فکر کردن خوب است

مطالعه کردن خوب است

آشنایی با روشهای مطالعه و تندخوانی خوب است

رعایت بهداشت فردی خوب است

به موقع خوابیدن خوب است

غذاهای فلان مفید و فلان غذاها مضر هستند

...

...

...

بعد از آن که ستون دانش‌ها را فهرست کرد، در دو ستون بعدی جلوی فهرست دانش‌ها، آن‌هایی را که "می‌تواند" انجام دهد و انجام می‌دهد را علامت ✓ و آن‌هایی را که "نمی‌تواند" انجام دهد یا می‌تواند ولی انجام نمی‌دهد را با علامت ✗ مشخص کند. بعد که جدول را بررسی و تحلیل کرد می‌بیند مثلا چند مورد با ✗ مشخص شده‌اند که باید سعی کند کم کم آن‌ها را انجام داده و به موارد با ✓ تبدیل کند.

البته واضح است برخی از آنهایی که با علامت ✗ مشخص شده فعلا قادر به انجام آنها نیستیم. لذا باید از آنهایی شروع کنیم که فعلا قادر به انجام آنها هستیم. بعد از یک مدت پایداری و عمل به اینها، آرام آرام قدرت از دست رفته بر می‌گردد و می‌توانیم آنهایی را که فعلا قادر به انجام آن نیستیم هم انجام دهیم.

شرح مسأله در یک مثال:

مثلا خدا روز اول به ما یک باطن با قدرت ۲۰ واتی داده. اگر از این قدرت باطن استفاده می‌کردیم و دقیقا بر اساس این ۲۰ تا واحد توان، عمل می‌کردیم، یک اتفاقی رخ میداد؛ این اتفاق این بود که قدرت باطنمان ۲۱ تا میشد! (عمل به دانسته حداقل دو اثر دارد. هم دانش زیاد می‌شود و هم قدرت عمل و به‌کارگیری آن دانش)

بعد با ۲۱ وات قدرت میشه اعمال بهتری انجام داد. اگر باز چنین کنیم، قدرتمون میشود ۲۲ وات! و همین طور با قدرت ۲۲ وات میشه کارهای بزرگ‌تر کرد و اگر این کار را کردیم، میشود ۲۳ وات! و همین طور تا آخر. اما اگر تنبلی کردیم خدا تا جایی با ما راه آمده است ولی مثلا از یک جایی به بعد اثر تنبلی ما آن است که اگر به اندازه یک آدم ۱۶ وات تلاش کردیم! توان واقعیمان میشود ۱۹ تا! اگر به این وضع ادامه بدیم، هر مقدار تنبلی و کم عملی بکنیم، توانمان کمتر می‌شود مثلا ۱۰ وات. (یعنی مثلا شخص ۲۰ واحد می‌داند اما بیش از ۱۰ واحد قدرت عمل ندارد) و به مرور کمتر و کمتر می‌شود.

مثلا نوجوان که بودیم راحت نماز صبح را اول وقت بیدار می‌شدیم و می‌خوندیم... ولی از بس به مرور تنبلی کردیم که یک دفعه می‌بینیم که دیگر قدرت نماز صبح خوندن را واقعا نداریم. هر کار هم می‌کنیم نمی‌شود؛ و بالعکس، اوائل قدرت نماز شب نداشتیم ولی الآن یک طوری شدی که ۲ ساعت قبل از نماز صبح در بدترین شرایط که شب دیر خوابیده باشیم هم به راحتی بیدار می‌شویم. اصلا نمیتوانیم از خیر نماز شب بگذریم. توانمان خیلی زیاد شده است. بعضی مواقع حتی خدا چنان کمک می‌کند و کار معجزه‌آسا و تصاعدی پیش می‌رود که انتظار نداریم.

یک راه حل کاربردی برای حل مشکل «بد عملی»

(ب) افزایش سطح مطالعه و تحقیق در امور (ناظر به بردار دانش‌ها و بصیرتی)

منشا بسیاری از شکست‌ها کم مطالعه بودن و تحقیق (درست و کافی) نکردن برای امور هست.

ما معمولا در مورد خیلی از امور مطالعه و تحقیق نمی‌کنیم (مثلا حتی در مورد خود مطالعه کردن، روش‌های تندخوانی و استفاده‌ی بهینه از وقت و بالابردن بازدهی دریافت و عمق‌یابی از متن و ...).

خیلی از اوقات نسبت به راهی که در آن حرکت می‌کنیم سطحی برخورد می‌کنیم و به عمق آن توجهی نداریم. برای آن من در هر مرحله از زندگی چه کاری را چرا و چگونه انجام دهم مطالعه و تحقیق نمی‌کنیم و با احساسات و هیجانات و اندکی شنیده‌ها (ی غیر متخصصانه و موجه) وارد عمل می‌شویم.

مثلا خیلی از افراد تفکرشان این است که اگر از آنها پرسشی مثلا چرا درس می‌خوانی؟ می‌گوید چون می‌خواهم به پول برسم، چرا می‌خواهی به پول برسی؟ چون می‌خواهم به رفاه و آسایش برسم. رفاه برای چی؟ می‌گوید برای لذت و آرامش. یعنی کل زندگی خود را برای این سیر تنظیم میکنند که تمام تلاششان برای رسیدن به پول و پول برای رسیدن به آرامش باشد.

اما این تفکر ایشان در هر مرحله دارای اشکالات متعدد است. مثلاً اینکه فکر میکنند که ثروت سبب آرائش میشود، اشتباه است.

اندکی تحقیق مقالاتی را نشان می‌دهد که مثلاً میزان بیماری‌های ناشی از نگرانی و اضطراب در افراد ثروتمند بیشتر است. یا مثلاً میزان آمار طلاق در جامعه و صنفی ثروتمند گاهی از برخی از اقشار غیر ثروتمند خیلی بیشتر است.

یا مثلاً اینکه فکر میکنند که مسیر درس خواندن مسیر پول در آوردن است، معمولاً تصور اشتباهی است.

مثالی دیگر: بنده یک سالی به خوابگاه احمدی‌روشن دانشگاه شریف رفت و آمد تبلیغی داشتم.

در این خوابگاه یکی از چیزهای آزاردهنده این بود که دانشجویها معمولاً به حسب توهم و جو بیرونی، فکر می‌کنند که خیلی انسان‌های توانمندی هستند ولی متأسفانه این دانشجویها معمولاً از ناتوان‌ترین افرادی بودند که در عمرم دیده‌ام و متأسفانه فهماندن این مسأله به آنها بسیار مشکل بود!

مثلاً یکی از اتفاق‌های بسیار دردآور در این خوابگاه این بود که دانشجویهای بسیاری در ترم‌های اول، از دانشگاه انصراف می‌دادند تا بروند کنکور تجربی بدهند و پزشک شوند! وقتی با دانشجویان و هم‌اتاقی‌های این افراد صحبت می‌کردم که علت کارشان چیست، می‌گفتند: «او می‌گفت: شما هم بعداً که دیدید من چه قدر از نظر مالی در پزشکی موفق شده‌ام، به همین نتیجه خواهید رسید و افسوس خواهید خورد که چرا با من انصراف ندادید!»

حتی یک مورد بود که رتبه‌ی تک رقیمی کنکور ریاضی بود و سال بعد (یعنی پایان ترم دو دانشگاه) دست گرمی (!!!) رفته بود و دوباره کنکور ریاضی داده بود و رتبه‌ی تک رقیمی بهتری کسب کرده بود و تا ترم ۶ برق خوانده بود و بعد انصراف داده بود و رفته بود کنکور تجربی داده بود! چرا؟! به دلیل مسائل مالی!

من از این خیلی افسوس نمی‌خورم که چرا یک دانشجو باید تا ترم ۶ برق بخواند و بعد بفهمد که باید از ابتدا مسیر دیگری می‌رفت (!) هر چند که این مسأله به تنهایی جای افسوس بسیار دارد (!!)) اما افسوس من از این است:

اگر یک حساب سرانگشتی کنید، در می‌یابید که با نرخ ساعت تدریس معلم خصوصی کنکور، یک معلم خصوصی کنکور برای درس زیست‌شناسی بر اساس نرخ‌های امروز سالانه حدود یک الی یک و نیم میلیارد

تومان می‌تواند با روزی ۸ ساعت کار درآمد داشته باشد. همین امسال با یک معلم زیست‌شناسی آشنا شدم که سالانه حدود یک میلیارد تومان درآمد از این راه داشت.

معلم خصوصی قوی درس‌های دیگر، سالانه می‌تواند حدود ۵۰۰ میلیون الی یک میلیارد تومان درآمد داشته باشد. مؤسسه‌های کنکوری مثل گاج و قلم‌چی و ... حاضرند چقدر هزینه بدهند که از یک رتبه‌ی تک‌رقمی کنکور معلم تست آن‌ها باشد؟ می‌دانید چه قدر تأثیر دارد که در تبلیغشان بگویند ما تک‌رقمی برای تدریس آورده‌ایم! اصلاً فرض کنید همان نرخ دیگران را بدهند! مگر کم است؟

این بنده خدا ۶ ترم برق خوانده و تک‌رقمی تجربی و ریاضی، می‌توانست در سال اول دانشجویی درآمد میلیاردی برای خود ایجاد کند! اما این فرد ۳ سال عمرش را تلف کرد و بعد ۷ سال دیگر باید درس بخواند تا تازه بشود یک پزشک عمومی که درآمدش، چه بسا در حدود ۲۰۰_۳۰۰ میلیون در سال باشد!!

چه چیزی حقیقتاً ارزش سرمایه‌گذاری دارد! هدف واقعی چه باید باشد؟ اصلاح بردار دانش برای تنظیم هدف صحیح

ج) توجه به ارزش‌ها، دارایی‌ها و دارایی‌نماها:

بعضی چیزها خودشان ارزشمند و بعضی دیگر وسیله‌ای هستند برای رسیدن به ارزش‌ها.

مثلاً لذت خودش یک ارزش است.

دین هم ما رو سوق می‌دهد به سمت لذت‌ها. لذت‌های عمیق و ماندگار فلذا گاهی لازم است برای رسیدن به لذتی بالاتر از لذتی پایین‌تر بگذریم. اتفاقاً وقتی گذشتیم و به لذات و شیرینی‌های حقیقی، عمیق، ماندگار و بالاتر رسیدیم متوجه می‌شویم خیلی از آن تصورات قبلی ما شیرینی و لذت نبوده و چه بسا کوچک و مضر و بدمزه بوده‌اند.

در این بخش ما با دو عنوان مهم در بحث مواجهیم:

دارایی‌ها و دارایی‌نماها

دارایی‌ها آن دسته‌ای هستند که وقتی آدم آن‌ها را دارد چیزی به وجود آدم اضافه می‌کنند. ولی دارایی‌نماها چیزی به وجود آدم اضافه نمی‌کند (گاهی ممکن است به بیرون ما چیزی اضافه نماید). اگر چیزی به وجود ما و دارایی‌های ما اضافه کند ارزش دارد والا نه.

مثلا پول چیزی است خارج از وجود انسان که اگر جایی باعث لذت و آرامش بشود (که لذت و آرامش دارایی هستند و در وجود ما) ارزش دارد و چیز خوبی است.

یک سری از دارایی ها درکشان سهل تر و محسوس تر و برای ما بیش تر است مثل لذت، آرامش

البته یک سری از لذات دارای سطوح بالاتری هستند و معمولا دیرتر و توسط افراد رشد یافته تر درک می شوند. اولین و اصلی ترین و بزرگ ترین دارایی ما که دارایی های دیگر را در خود به حد اعلا و بی نهایت دارد خود "خدا" است. کسی که او را دارد چه ندارد و کسی که او را ندارد، چه دارد؟!

البته لذتها باید چشیده شود و معمولا قبل از چشیده شدن، درک نمی شوند. مثل کسی که مادرزاد نابیناست و درکی از رنگها مثلا سبز و زرد و قرمز ندارد و چون زبان مشترکی برای تفهیم رنگ بین ما و او وجود ندارد نمی شود برایش توصیف کرد؛ همینطور مثلا کسی که هنوز به بلوغ نرسیده و درکی از مثلا شیرینی و هیجان لذت جنسی ندارد و نمی توان شیرینی و هیجان آن را با شیرینی هندوانه و هیجان شهربازی قیاس کرد و چه بسا تشبیه لذت جنسی به این امور بیشتر موجب گمراهی شود.

کسی که این دارایی را درک کند و خدا احساس کند، لذت و آرامش داشتن آن را می چشد، هرچه نزدیکتر و درک حضور این دارایی قوی تر، آرامش و لذت هم بیش تر می شود.

باید مواظب باشیم در اهدافمان و در بعد دانش ها کلاه سرمان نرود و خودمان را گول زنیم و دارایی ها و دارایی نماها را با هم اشتباه نگیریم... که عمر کوتاه است ...

تبیین اهمیت دانش خود شناسی در اصلاح بُعد دانشی هدف

(د) مساله‌ی خودشناسی و راه انداختن ماشین پیچیده انسان فلسفه‌ی اصل دین و توحید درمانی

انسان ابتدا باید خودش را بشناسد. وقتی انسان خودش را شناخت که چه موجود پیچیده‌ای است بعد سراغ برنامه برای شناخت و استفاده‌ی بهتر می‌رود و آن وقت اتفاقا خود آن برنامه‌ی جامع (دین) دلیل حقانیت خود برنامه است.

مثلا کسی تصور و شناختش از خودش در حد سادگی یک ابزار جابه جایی خاک است، خود را در حد یک چرخ و دو دسته و یک کاسه می‌شناسد. اما اگر کسی خوب فکر کرد و خود را در مثال یک هواپیمای فوق پیشرفته دید آن گاه پی می‌برد که آن همه کلید و عقربه و نمودار و چراغ و ... در وجودش بیهوده و عبث نیست و پیچیدگی آن هم به قدری است که استفاده‌ی از آن بدون راهنما ممکن نیست. حتی بالاتر اینکه انسان

وقتی در درون خودش دارایی‌هایی را احساس کند ترغیب به حرکت می‌شود و هرچه این دارایی‌ها بیشتر باشد حرکت بیشتر خواهد بود.

راهنمایی که نشان دهد هر کدام از عقربه‌ها و نمودارها و کلیدها و ... برای چیست، چگونگی و ترتیب استفاده از آن‌ها به چه صورت است، چگونه حرکت می‌کند و چگونه اوج می‌گیرد و در صورت بروز خطا و استفاده‌ی غلط چه آثاری ایجاد شده و راه‌کار چیست و جواب سوالات فراوان دیگر.

آن برنامه چیست؟ دین. که در قالب کتاب راهنمای اساسی به اسم قرآن و اساتید راهنمایی چون اهل بیت (علیهم السلام) به ما ارائه گشته است.

تبیین بیشتر داراییها

حال برگردیم به بحث دارایی‌ها؛

دارایی‌ها مسالهی مهم و قابل تأملی هستند. انسان می‌تواند سراغ پول، کتاب، ورزش و ... برود و به دارایی‌ها برسد. مهم این است که طرف بداند چرا سراغ پول و ورزش و ... رفته است و آیا درست انتخاب کرده یا نه و آیا آن چیزی که به دنبال آن است او را به دارایی می‌رساند یا خیر.

علم، قدرت و ... دارایی‌هایی هستند که به ما چیزی اضافه می‌کنند. اما گاهی دارایی‌های ما با هم تزاخم دارند. مثلاً گاهی برخی لذت‌ها آرامش را از انسان سلب می‌کنند. مثلاً گاهی لذت بیش‌تر، قدرت را کم می‌کند گاهی علم بیش‌تر لذت را کم می‌کند و ... (در هواپیمای وجودمان کلیدی و حرکتی را اشتباه انجام دادیم مثلاً و عقربه یکی بالا می‌رود و آن دیگری پایین می‌آید)

چگونگی رسیدن به حداکثر دارایی – توحید درمانی

سوال مهم: چه کنیم همه‌ی دارایی‌هایمان باهم رشد کند و بالا برود و به حداکثر برسد؟

جواب:

ما یک دارایی داریم به اسم خدا. اگر سراغش برویم و به آن برسیم دیگر دارایی‌ها را در حد اعلا و کمال دارا خواهیم بود. اگر سراغ خدا برویم آرامش می‌آید:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

اگر سراغ خدا برویم قدرت می‌آید:

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

لذت می آید (ترس و حزن از بین می رود) : أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

و ...

و ...

و ...

چه باید کرد که به چشیدن خدا برسیم تا به همه داراییها برسیم؟

این که ما حضور خدا را چشیده و حس کنیم و دست خدا را ببینیم دو صورت دارد:

الف) حالت اضطرار: این حالت اختیاری نبوده و در زندگی همه پیش می آید. مثل کسی که در دریا در حال غرق شدن است و دستش به هیچ کجا نمی رسد و خدا را می خواند. یا مثلاً در مریضی ها و گرفتاری های شدید یاد خدا می افتیم.

در این حالت بعد از رفع اضطرار تقریباً یاد خدا در ما کمرنگ شده و ناسپاسی ما بیش تر می شود.

وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهًا فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

البته این حالت اضطرار برای مومنین بیش تر اتفاق می افتد و برای کفار کمتر

وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ كَافِرُونَ (۱۲۵) أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ
فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَ لَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ (۱۲۶)

ب) حالت پایدار: ما باید خدا را درک کرده و بچشیم. اما این چشیدن خیلی از اوقات با چشیدن های دیگر در تراحم واقع می شود که نتیجه اش کمرنگی و فراموشی ما نسبت به دارایی "خدا" است.

شاید تا به حال دیده یا شنیده باشید که کسی از درد دندان به خود می پیچید و وقتی ناگهانی به او خبر بسیار خوشحال کننده ای می دهند، مثلاً به او می گویند شما در قرعه کشی بانک یک میلیارد برنده شده اید! ناگهان دردش را فراموش می کند.

شما دردش را به یادش می آورید و دوباره شخص به حالت اولیه بر می گردد و دردش را حس می کند.

این دانش به وجود درد اگر در تراحم و درگیری با امور دیگری و دانش‌های دیگری واقع شوند کمرنگ می‌شوند. در این مثال، درد زیادی می‌کشید ولی به دلیل یک مسأله مزاحم قوی (خبر برنده شدن در قرعه‌کشی) دردش را به کلی فراموش کرد. یا مثلاً شب‌ها در بیمارستان‌ها مُسکِّن بیشتری به بیماران تزریق می‌کنند. علت چیست؟

در طول روز اشخاص به امور متعددی مشغول هستند و لذا علمشان به درد کمرنگ می‌شود و شب‌ها که این مزاحم‌ها از بین می‌روند، درد قوی می‌شود و لذا باید مُسکِّن بیشتری به بیمار تزریق کنند. ما خدا را با همه‌ی وجود احساس می‌کنیم و خودمان را یک پارچه فقر و نیاز به او می‌دانیم.

البته این علم (که علم حضوری است، هم مثل همه علوم حضوری دیگر) در مشغولیت‌ها کمرنگ می‌شود. علاقه به دنیا و مشغله‌های این دنیا به قدری قوی هستند که غالب انسان‌ها به طور کلی، این حقیقت را فراموش می‌کنیم.

خدایی فراموش می‌شود که با تمام وجودشان حس می‌کنیم و خود را یک پارچه فقر و احتیاج به او می‌دانیم. به قدری این علم حضوری کمرنگ می‌شود که گویا از آن خبر نداریم.

مست مشغله‌های دنیا می‌شویم و به کلی خدا را فراموش می‌کنیم.

ادعا این است که همه‌ی افراد به خداوند متعال علم حضوری دارند و علت این که بسیاری از انسان‌ها به این علم توجه ندارند مشغولیت آن‌ها به دنیا است.

اما چه باید بکنیم تا خدا را با تمام وجودمان حس کنیم؟

برخی برای خدا دنبال تصویر هستند. وقتی می‌خواهند به یاد خدا باشند، در ذهنشان دنبال چیزی می‌گردند تا بتوانند با او صحبت کنند! یاد خدا مثل «درد» است؛ حس کردنی است. تصویر ندارد.

دینِ حق، برنامه‌ای به انسان ارائه می‌دهد که یکی از شئون مهم آن رها کردن افراد از این مشغله‌هاست.

دینِ ما به نماز امر می‌کند تا چندین بار در روز، همه چیز را کنار بگذاریم و به خدایی که در نهاد خویش می‌شناسیم، توجه کنیم.

روزه دارد تا ما را از شکم و دغدغه‌های آن برهاند. جهاد دارد تا ما را از دغدغه‌های بدن نجات دهد.

قناعت و انفاق دارد تا ما را از مزاحمت مال دوستی و دغدغه مال رها بخشد. هر جزئی از دین که بگویید نقشی در این راستا ایفا می‌کند.

توکل دارد تا افکار باطل و اخطار و نگرانی‌ها را بزدايد.

و ... و ... و ...

دین ما، مجموعه ایست که در دراز مدت این چشیدن خدا را تقویت می‌کند.

ظاهراً روی همین جهت باشد که قرآن کریم خطاب به پیغمبر اکرم می‌فرماید: ﴿وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾: رب خود را عبادت کن تا برایت یقین حاصل شود.

در هر سطحی مشغله‌هایی و حجاب‌هایی متناسب با آن سطح وجود دارد و عبادات دین با پهنه گسترده‌ای که دارد در جهت بر طرف کردن این حجاب‌ها نقش بازی می‌کنند.

اگر ما یک پارچه "فقر و نیاز" بودنمان را بفهمیم و اگر خدا را یافتیم، آیا معنا دارد که خدایی می‌یابیم و با بند بند وجودمان عظمتش را درک می‌کنیم، ما را در مقابل چنین مشکل بزرگی و چنین مسأله‌ی مهمی که تمام زندگی‌مان به آن وابسته است - یعنی مرگ و امثال آن از سؤال‌های بنیادین - رها کند؟

آیا معنا دارد خداوندی که ما آن را می‌یابیم و به رحمت و فضل می‌شناسیم، با ما چنین کند که در جهل عظیم رها کند؟

هرگز!

قطعاً این خدای آشنا، به داد ما خواهد رسید!

و با نورافکنی ما را از ظلمت جهل نجات خواهد داد.

خدایی که می‌شناسیم کریم‌تر و عزیزتر و عظیم‌تر از این است که در حق بنده‌اش آن کند که در چنین ظلمتی رها کند.

اگر هم نمی‌یابیم نگران نباشیم. مدتی زمان می‌برد.

اگر ما با مطالعه و تحقیق به دین حق برسیم و مدتی عبادت خالصانه انجام دهیم، آرام آرام شعله‌ی معرفت خداوند متعال در دلمان زنده خواهد شد.

راه حلی برای تمرکز قوا

ه) همسو کردن علوم و عواطف (بینش‌ها و گرایش‌ها):

برای آن که کسی بتواند حرکت کند چه مواردی لازم است؟

(پیشنهاد می‌کنم کتب "مسئولیت و سازندگی" و "رشد" از مرحوم استاد علی صفایی حائری (عین صاد) مطالعه شود)

ما قبلاً در نوجوانی در دوران مدرسه بحث‌هایی داشتیم که چند درصد استعداد و چند درصد تلاش لازم و مهم هست؟ نسبت‌های مختلفی ذکر می‌شد.

اما در منطق و بیان قرآن داریم که:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

تلاش جهاد گونه (جاهدوا) و اخلاص (فینا) لازم است و بقیه‌اش دست خداست. اگر جایی استعدادی لازم باشد خدا خودش عطا می‌کند.

منشأ اینکه گاهی نمی‌توانیم به دانسته‌هایمان عمل کنیم، چیست؟

عمل ما ناشی از دو قوه اساسی در وجودمان است.

عقل و احساس یا به تعبیری علم و عشق یا به تعبیری دیگر بینش و گرایش.

برخی از انسان‌ها عقل‌گراتر هستند و بیشتر به دانسته‌های خویش اهمیت می‌دهند و برخی به عواطف و گرایش‌های خود.

از جهتی، آدم‌ها ۲ دسته اند:

عقل‌گراها و احساس‌گراها

این دسته‌بندی به صورت طیف است. مثلاً فلان درصد عقل‌گرایی و فلان درصد احساس‌گرایی. احساس‌گرایی محض و عقل‌گرایی محض و طیفی بین این دو.

عقل‌گراها دو ویژگی آشکار دارند:

اولاً اینکه دارای ثبات قوا هستند و هرچه این عقل‌گرایی اضافه شود، ثباتشان در کارها قوی‌تر می‌گردد.

مثلا روزی برای درس خواندن در ایام کنکور می‌توانند روزی ۳_۴ ساعت درس بخوانند و هر روز با ثبات ادامه دهند. (معمولا هم در جمع کردن زندگی‌شان آدم‌های موفقی هستند اما موفق عادی) و ثانيا اینکه نمی‌توانند کارهای خیلی بزرگ را انجام دهند. مثلا می‌توانند ۳_۴ ساعت را به ۴_۵ ساعت برسانند اما به ۱۲_۱۳ ساعت نه.

احساس‌گراها نیز دو ویژگی بارز دارند:

کارهای خیلی بزرگ را معمولا می‌توانند انجام دهند؛ مثلا برای کنکور می‌توانند روزی ۱۲_۱۳ ساعت درس بخوانند. اما نقطه ضعفشان آن است که ثبات ندارند و بعد از چند روز اندک یا چند هفته، حرارتشان سرد شده و دیگر به آن قوت ادامه نمی‌دهند (و حتی گاهی تصمیم رها می‌شود)

خیلی از آدم‌ها درصد احساس‌گرایی آن‌ها بیش‌تر است

ویژگی و تفاوت دیگری نیز بین عقل‌گراها و احساس‌گراها وجود دارد.

آدم‌های عقل‌گرا اگر در مساله‌ای بر سر دو راهی برسند، در نهایت یک راه را انتخاب کرده و می‌روند اما احساس‌گراها متحیر شده و هیچ‌کدام را انتخاب نمی‌کنند و از همه جا عقب می‌مانند.

حال چه کنیم که ویژگی خوب هر کدام را داشته باشیم؟

باید توجه کنیم که منشا دم‌دمی بودن آن است که ما زیبایی‌های متعدد در اطراف خود می‌بینیم. مثلا منظره‌ی قشنگ، صدای قشنگ، زیبایی علم و ... البته این زیبایی‌ها قابل قیاس نیستند مثلا نمی‌شود گفت فلان منظره قشنگ‌تر است یا فلان صوت.

بعضی چیزها هم از چند جهت زیبایی را دارا هستند، مثل جنگلی که منظره‌ی زیبا و صوتی زیبا دارد.

ما انسان‌ها مدتی در بند یک زیبایی هستیم و بعد از مدتی با دیدن یک زیبایی دیگر و برتر از آن، آن زیبایی تکراری و کمرنگ شده و دیگر آن جذابیت سابق را نداشته(نه آنکه اصلا جذاب نباشد اما جذابیتش خیلی کم می‌شود) و گاهی به فراموشی می‌رود.

چه باید بکنیم تا عقل و احساس، کانونی شوند. یعنی هم ثبات عقلگرایی را داشته باشیم و هم شور و هیجان احساسی را.

اگر بتوانیم با این دو بال پرواز کنیم، قدم در مسیر رسیدن به موفقیت‌هایی بسیار بزرگ گذاشته‌ایم.
عقل در این میان می‌گوید:

ای دوست من! تو برای موفقیت‌های بزرگ نیاز به احساس داری.

ولی به حرف من عقل گوش بده و منبعی پیدا کن که «نهایت همه زیبایی‌ها» باشد و سیم دلت را به او وصل کن.

اگر احساسات تو به چنین منبعی گره بخورد، دیگر نه دمدمی خواهی بود و نه شور و هیجان را از دست خواهی داد.

با این کار می‌توانی احساسگرایی باشی که ثبات عقلگرایان را دارند.

دین در این عرصه وارد می‌شود.

خدا می‌فرماید:

بنده من!

من برای تو چنین منبعی می‌آفرینم که بتوانی به جمال و جلالش هر لحظه، نگاه کنی و سرمست عشق حقیقی شوی و به دنبال آن، یک «انسان» شوی.

آنجا که می‌فرماید: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*: خدا اراده کرده که تنها از شما اهل بیت، هر نوع رجس و پلیدی را از بین ببرد و شما را به تحقیق پاک گرداند.

نتیجه اینکه این منبع سراسر زیبایی را برای تو آفریدم. جایی که هیچ پلیدی و زشتی نیست و سراسر طهارت و پاکی است.

مثلاً علم علی تقوای علی شجاعت علی عبادت علی عدالت علی تلاش علی زهد علی امیرالمومنین علیه السلام و دیگر خصلت‌هایش را ببین، بنگر که چقدر زیبا و بالا است ... یا دیگر اهل بیت علیهم السلام

بعد از آن می‌فرماید: *قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا*: بگو از شما در مقابل رسالت اجری نمی‌خواهم مگر مودت و دوستی نزدیکانم.

طبیعی است که باید عشق بورزیم به چنین منبعی که از هر آلودگی پاک است.

و بعد هم حکمت این دستور (دوست داشتن اهل بیت) را می فرماید: قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرِ فَهَوْ لَكُمْ : بگو آنچه از شما به عنوان اجر خواستم پس برای خود شماست.

پس این محبت به سود خود ماست. ائمه دین ما به قدری عشق در انسان تولید می کنند که می تواند خروجی قطره ای از آن عشق، چمران باشد. چمرانی که نمی دانم از «چ» او می توان گفت یا خیر.

البته باید انسان به این منبع سراسر زیبایی نگاه کند.

اگر چشم عقلش را به منبع زیبایی ها و جلوه اسماء و صفات الهی در مخلوقات بگشاید نمی تواند عاشق نشود. به قول عین صاد ما ذاتا عاشق آفریده شده ایم.

نگاه کردن شرط مهمی است. احساس لحظه به لحظه، نیاز به تجدید دارد و با خاطرات نمی توان احساسات قوی تولید کرد.

باید «آن به آن» به مظهر جلال و جمال الهی نگریست.

برخی دوستان می گفتند که «چرا خود خدا را نگفتی؟ و رفتی سراغ مظهر جمال و جلالش؟».

واقعیت این است که تا کسی این ها را نشناسد، نمی تواند خدا شناس شود.

چه از خدا می داند آنکه «علی» سلام الله علیه شناسد؟

(نرسد اگر به علی کسی / به کجا رود به کجا رسد / به خدا قسم که اگر کسی / به علی رسد به خدا رسد)

چه خوب گفت شاعر: به علی شناختم من به خدا قسم خدا را. چه خوب فرمود مولایمان: من عرفکم فقد عرف الله (آنکس که شما را بشناسد خدا را شناخته است).

خلاصه اینکه نگرستن دائمی به این حجت های الهی، عشقی در انسان می آفریند که انرژی آن غیر قابل وصف است و به تعبیر روایتی که چندی پیش ذکر کردم، شخصیتی از ما می سازد که از کوه ها محکم تر است و آن طور که در وصف یاران امام زمان گفته شده است، شخصیت هایی می سازد که اگر به کوه ها رو بیاورند، آن ها را نابود می کنند.

نگرستن دائمی هم راه هایی دارد.

مهمترین نکته در مورد نگرستن دائمی این است که انسان چشم دیدن داشته باشد.

اگر کسی چشم خود را کور کند، دیدنی در کار نخواهد بود.

کسی که نگاه‌های ناپاک و خائنانه دارد و کسی که دل خود را با امور ناپاک آلوده می‌کند و روح خود را می‌کشد، توان دیدن ندارد.

کسی که می‌خواهد وارد این عرصه شود، اول باید از اموری که موجب مرگ قلب می‌شود، جلوگیری کند. باید مدتی به تهذیب نفس پردازد تا چشم دلش باز شود.

بعد از اینکه روح او زنده شد و چشم دلش باز، می‌تواند با رعایت برخی نکات، نگرستن به زیبایی‌های این منابع را در خود به صورت دائمی تقویت کند و به مرور زمان به قله‌های انرژی دست پیدا کند.

مهمترین نکته در راستای دائمی کردن نگاه، عبارت است از: قرار دادن اموری در زندگی که بهانه نگرستن دائمی به این منابع باشد.

گاه با روزی دو دقیقه مناجات محقق می‌شود. گاه با روزی نیم ساعت مطالعه مداوم و کسب معارف دین و معرفت نسبت به اهل بیت علیهم السلام

گاه با رفتن به هیئت.

گاه با نیت کار کردن از طرف آن‌ها. گاه با طلب کمک از آن‌ها.

گاه با خواندن زیارت نامه و گاه با ریختن قطره‌ای اشک. مهم این است که این امور دائمی باشند.

مداومت بر این امور از انسان عاشق می‌سازد. چرا به پیاده روی برای زیارت امام حسین ع توصیه می‌کنند؟

این سختی‌ها که انسان در مسیر وصال به این‌ها تحمل می‌کند از انسان عاشق می‌سازد چرا که همه ما، آن‌ها را دوست داریم ولی چه قدر؟

شخصی دوست دارد ولی به اندازه خرما.

دیگری کمی بیشتر.

ولی آن کس که واقعا تار موی امام زمانش را به دو جهان نمی‌دهد، باید کار گشته شده باشد.

تحمل سختی در راه وصال این کارگشتگی را می‌آفریند، چرا که در سختی‌های مختلف و رها کردن خرماهای مختلف، دائما هزینه‌ی صرف شده روی محبوب افزایش می‌یابد و در نهایت هیچ چیز قدر او را نخواهد داشت.

حال این مطلب را کنار مشکل اول بگذار.

ما دو مشکل داشتیم. اول اینکه نمی‌دانستیم بهترین کارها برای ما چیست و دوم اینکه چه طور استعدادها را کانونی کنیم.

دومی را شرح دادیم و با این شرح تکلیف اولی نیز روشن شد. این منابع زیبایی، به ما می‌گویند که باید در چه زمینه‌ای خرج شویم. به ما یاد می‌دهند که مجموعه زندگی ما، چگونه باید باشد که در نهایت اعتدال و نهایت تعالی باشد.

دین نسخه‌ایست که بر اساس توان‌های افراد تنظیم شده است تا هر کسی به اندازه ظرفیت خود از آن بهره ببرد و به همان اندازه، درجات کمال را به بهترین صورتی که مخصوص خود اوست، طی کند.

این همان وعده ایست که خداوند متعال در قرآن آن را چنین بیان می‌کند:

* (الذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا) *

کسانی که در راه ما تلاش کنند به تحقیق آن‌ها را به راه‌ایمان هدایت می‌کنیم.

یعنی دو شرط دارد. اگر تلاش کنیم و اخلاص داشته باشیم (اخلاص از «فینا» فهمیده می‌شود)، وعده هدایت الهی به بهترین راه‌ها قطعی است.

خداوند با چندین تأکید در این آیه مبارکه وعده داده است که کسی را که تلاش مخلصانه در راستای دین حق داشته باشد، به بهترین راه‌های الهی هدایت خواهد کرد.

این‌ها که گفتیم، یعنی یکی از فوائد مهم دین شکوفایی استعدادهای انسانی به گونه‌ای حداکثری است و لذاست که می‌بینیم در این دستگاه، افرادی تربیت می‌شوند که جنس موفقیتشان با بقیه موفق‌های جهان فرق می‌کند.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين